


totfim

وكل امرء ملطاً في علمها بلغ   يحاول في الكبريت كي يخرج لها   دهانا ولا يدري بدهن الذي

وهر مردی را ملاقات كردم در این علم بسیار   حواله میكرد در كبریت تا آنكه بیرون آید از آن   دهنهائی و نمی‌داند كه دهنی را كه جویا

يبغ   فيما كل دهن يصبغ الجسم كاملا   ولكن دهن الزيبق لنا صبغ   فمن دام تدبير

كه تا علم بود   پس نیست هر دهن كه صبغ بدهد جسم را صبغ كامل   لیكن دهن زیبق است كه از برای ما صباغ است   پس كسیكه دوام كند تدبیر را

الذي تقدموا   ولم يعتريهم فيه شك ولا زيغ   لتنظر وتسمع ما اقول وبه

آنجماعت را كه مقدم داشته‌اند   و حال آنكه نبوده است ایشانرا شكی و نه زائلی   باید نگاه كنی و بشنوی آنچه میگویم من بان

نعي معاني كلامي كيف ثم لها يصبغ   خذ الزيبق المرموز في الكتب علمه

و بفهمی معنیهای كلام مرا كه چگونه است پس مرا آنها را صباغ   بگیر زیبق رمز كرده شده كه در كتابها است علم آن

واخلطه بالطلق وخذ منه ما يطغ   واسحقه سحقا بعد ذلك فانه

و اخلط كن آنرا بطلق و بگیر از آن آنچه را خورد   و سحق كن آنرا سحق نیكو بعد از آن خلط مذكور پس

يصير كماء النيل من قبل ذا يغ   وخذ بعد ذا نوشادر انيد دون

بدرستیكه آن میگردد مثل آب نیل پیش از تمامیت تدبیر   و بگیر بعد از آن نوشادر را كه در آن تدبیر كفته

واطعمها فيه يصير الذي تبغ   واكثر من الماء الحياة فانه

و تطعیم كن نوشادر را در آن كه میگردد آنچنان نیكو   و بخوران آنرا بسیار از آن آب حیات بدرستیكه آن

يزيل سوادا فيه انكم المرغ   وقطرها حتى تراه كانه

زائل میكند سواد را كه در آنست   و تقطیر كن آنرا تا آنكه بیرون آید به بین آنرا كه گوئی

عقيق وفي قلب المشوق كما لدغ   عليك برفق النار والماء كلاهما

آن عقیق است و درون قابله مرا از اصفر است   بر تو باد بر مداومت و مرافقت آتش و آب هر دو

تركب التصعيد لا يحرق الصبغ   فسقه بالماء الذي قد مللته

كه منعقد می‌شود و سوز در روحانیت و تقطیر از آن   پس تسقیه كن آنرا با آب آنچنانی كه بتحقیق مالك شده آنرا

من الزيبق المحلول فهو له بلغ   الى سبعة او عشرة ثم بعدها

از زیبق محلول پس آن زیبق مرا آنرا تمام میكند   تا هفت تسقیه یا ده تسقیه پس بعد از آن

تزوجه حتا الى الطبع تصنع　　فاطبخهما فى الماء مع بول عترة

تزوج کن آنرا تا روحی نیکو شی تا انکه طبع آن طلب دیگر　　پس طبخ ده آنرا در آب با بول صبیان

وخذ منه القاطر فذاك هو الصبغ　　فحلله واعقده ثلاثا فكلما

و بگیر از این چه تا مقطر را پس آن است صبغ فاعل　　پس حل کن آنرا و عقد کن آنرا سه مرتبه

يكرر فيه زاد فى ذاك الصبغ　　فسود و بيض ثم حمر فعندنا

و هر بار که مکرر می شود این حل و عقد زیاده میگردد صبغ او　　پس سیاه شود و سفید شود پس سرخ شود در این وقت

تعوذ بخيرات الكريم فلا تطغ　　قدم شكره فيما حباك فقد يرى

رو کن بخیرات و کرامت پس سرکشی مکن　　مقدم دار شکر خدای کریم را در آن چیزی که تو را دهد

جليل عطايا الله فيها لها الصبغ　　ولا تختن الاصعبا　　وانما

بتحقیق که دیدی بزرگ ترین عطاهای خدا را مر اینها را　　و گمان مبر که این دشوار نهایت　　و بدرستیکه

يكون لدى الجهال فى امره يزغ　　يريدون تكليبه اليوم وساعته

دشوار می باشد نزد جاهلان در امر آن دل تنگ کند　　که اراده می کنند تدبیر برادر یک روز و یک ساعت

وهذا طويل فى المداء فلا تبغ　　يرون له اخلاطا عند بعيدة

و این طلب است در اینجا پس باک مدار　　می بینند از برای آن اخلاط نزد خود بیجا

واخلاطه تدعى هى النار والصمغ　　وان عرفوا اخلاطه الان دبروا

و اخلاط آن خوانده شده است که آن آتش و صمغ است　　و اگر دانستید اخلاط آنرا حالا پنهان کنید

لغير الذى يدون ثم له يبغ　　سل الله ان يهديك من فضل جوده

از برای غیر آنهائی که می بیند پس از برای او مضایقه کن　　سئوال کن خدا را اینکه هدایت کند تو را از فضل

الى ستره ان كنت ممن له يبغ　　وصل الهى كل حين وساعته

الى يوم ناتى الخلق كل له تبغ　　على الانبياء والمرسلين جميعهم　　وعترها

دين الكرام الذى بلغ من الفضل والانعام ما قد جزاهم　　واما سواهم

فهو من بحرهم بلغ　　تمت بيد اقل السادات ... ابن محمد الحسين تنكبر

[illegible]

